

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين



الشيخ كرم الله وجهه

وہابیوں کی طرف سے لکھی گئی ہے۔

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

کتابخانه عمومی

وہی ہے جو کہ ہم نے پہلے ہی میں دیکھا تھا۔

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

18277

M.A. LIBRARY, A.M.U.

PE14722

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد سید رب العالمین و العاقبة للمتین و الصلوٰۃ و السلام علی خیر خلقہ
جمعین آمین بعد ان ارشدک اللہ تعالیٰ کی اس مختصریت مضبوط و عب

بیستی را بعد از حفظ مفردات لغت و معرفت اشتقاق و ضبط مهمات
الفارسیه

و اما در دهر بوسیله الله تعالی و عونیه فصل بدایه لفظ
بر سخن عرب بر دو قسمت مفرد و مرکب مفرد لفظی باشد شما که دلالت کند

شکلازد و کلیه نباشته حاصل شده باشد و مرکب سرد و گوناگون است مفید و غیر مفید

وایستاد و در میان او ایستاد
و ایستاد و در میان او ایستاد

[illegible]

نفی آنست که چون قابل بر سکوت کند سامع را خبری یا طلبی معلوم شود
و آن را جمله گویند و کلام نیز پیش جمله برد و قسمت خبریه و انشائیة
بدانکه جمله خبریه آنست که تملش را بصدق و کذب صفت توان کرد و آن
برد و نوعت اول آنکه جز و اولش اسم باشد و آن را جمله اسمیه گویند
چون زید عالم یعنی زید دانست جز و اولش مسند الیه است و آنرا مبتدا
گویند و جز دوم مسند است و آن را خبر گویند و وجه آنکه جز و اولش فعل باشد
و آنرا جمله فعلیه گویند چون ضرب زید بر زید جز و اولش مسند است و آنرا
گویند و جز دوم مسند الیه است و آنرا فاعل گویند و بدانکه مسند حکم است و الیه
اینچه بر حکم کنند و اسم مسند و مسند الیه تواند بود و فعل مسند باشند و مسند
نمواند بود و حرف نه مسند باشند و نه مسند الیه بدانکه جمله انشائیة آنست که قاش
را بصدق و کذب صفت نتوان کرد و آن بر چند قسم است امر چون انضرب
و تمی چون لا تضرب و استفهام چون هل ضرب زید و تمی چون کیست
زید حاضر و ترجی چون لعل عمر اخا و معهود چون لغت و استتریت
و ندرا چون یا الله و عرض چون الا تترل بنا فقصت خبر او قسم چون
والله لا ضربن زیدا و تعجب چون ما سئدوا حسین و فصل بدانکه

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

هفتم اثنتان و اثنتان رفع شان باشد و نصب و جر
 بیای میسبل مفتوح چون جابر رجلان و کلایها و اثنتان و ایت رجلین و
 کلایها و اثنتین و مررت بر کلین و کلایها و اثنتین و هفتم جمع مذکر سالم
 چون سلون یازدهم اولو و اولو دهم عشرون تا ستون رفع شان بود
 قبل مضموم باشد و نصب و جر بیای قبل کسور چون جابر سلون و اولو
 مال و عشرون رجلا و ایت مسلمین و اولی مال و عشرین رجلا و مررت
 مسلمین و اولی مال و عشرین رجلا و هفتم اسم مقصور و آن
 است که در آخرش الف مقصوره باشد چون موسی چهار دهم غیر جمع
 مذکر سالم مضاعف ساهی میسبل چون غلامی رفع شان بتقدیر ضمه باشد و نصب
 بتقدیر یاء و جر بتقدیر سیه و در لفظ همیشه کسان باشد چون جابر موسی
 و غلامی و ایت موسی و غلامی و مررت موسی و غلامی یازدهم اسم
 متعده و آن است که در آخرش یاء قبل کسور باشد چون قاضی شر
 و ایت القاضی و مررت بالقاضی شارد دهم جمع مذکر سالم مضاعف
 بیای میسبل مفتوح چون قاضی شر و اولو باشد و نصب و جر بیای قبل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از او یعنی مع چون و انجبات در جاز الیه و انجبات ای مع انجبات مفعول
 اسمیت که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر آمد دقت اگر
 زید و حال اسمیت نکره که دلالت کند بر بهیت فاعل چون را که با در جاز
 زید را که با بر بهیت مفعول چون مشدود و در ضربت زید آمده و آیا بهیت
 هر دو چون را که بین در لغت زید را که بین و فاعل و مفعول را و الحال گویند
 و آن غالباً معرفه باشد و اگر نکره باشد حال را مقدم دارند چون حالی
 را که با محل و حال جمله نیز باشد چنانچه رأیت لا امیر و هم را که و غیر این
 که رفع اشهاد کند از خبر و چون عذی احد عشر در تمام از وزن چون عذی
 رطل زینب یا ابریل چون عذی فقیران بر یا از مساحت چون با فی السما
 قد زکوة سما و مفعول به اسمیت که فعل فاعل بر و واقع شود چون ضرب
 زید عمر آباد که این همه منصوبات بعد از تمامی جمله باشند و جمله فاعل
 تمام شود و بدین سبب گویند که المنصوب فضله فصل بدانکه فاعل بر
 شملت نظر چون ضرب زید و مضمر بار چون ضربت و مضمر مستتر یعنی پوشیده
 چون زید ضربت که فاعل ضربت هست در ضربت مستتر بدانکه چون فاعل
 مونث حقیقی باشد یا ضمیر مونث علامت تانیث و فصل لازم باشد چون

قامت سنده و سنده قامت ای هی و در مظهر موقت غیر حقیقی و در مظهر جمع
و در وجه زوایا باشد چون طلعت الشمس و قال الرجال و قالت الرجال
قسم دوم مجهول بدانکه فعل مجهول بجای فاعل مفعول به مرفوع کند و بانی را
چون ضرب زید لوم مجمع امام الامیر ضرب زید بانی داره تا و سوا و خسته و فعل مجهول
افعل الم ایسم فاعله کویت و مفعولش امفعول الم ایسم فاعله گویند
بدانکه فعل متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید
عمر دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش چون عظمی اباش
در معنی اباش چون اعطیت زیداً و زیداً و اینجا عطیت زیداً نیز جایز است
سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول روایا باشد و این در فضا
فلو کنت چون عکلت و کنت و حبست و خلعت و عجت و راکت و وحدث
چون عکلت زیداً فاضلاً و کنت زیداً عالماً چهارم متعدی بسببه مفعول چون
اعلم داری و انبأ و اجبر و خبر و نبأ و حدث چون اعلم الله زیداً عمر فاضلاً بدانکه
این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب عطیت و مفعول سوم در باب
اعکلت و مفعول که مفعول معه بجای فاعل تواند نهاد و دیگرها را شاید
و در باب اعطیت مفعول اول بمفعول الم ایسم فاعله لائق تر باشد و مفعول

فعل متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید
عمر دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش چون عظمی اباش
در معنی اباش چون اعطیت زیداً و زیداً و اینجا عطیت زیداً نیز جایز است
سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول روایا باشد و این در فضا
فلو کنت چون عکلت و کنت و حبست و خلعت و عجت و راکت و وحدث
چون عکلت زیداً فاضلاً و کنت زیداً عالماً چهارم متعدی بسببه مفعول چون
اعلم داری و انبأ و اجبر و خبر و نبأ و حدث چون اعلم الله زیداً عمر فاضلاً بدانکه
این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب عطیت و مفعول سوم در باب
اعکلت و مفعول که مفعول معه بجای فاعل تواند نهاد و دیگرها را شاید
و در باب اعطیت مفعول اول بمفعول الم ایسم فاعله لائق تر باشد و مفعول

فعل متعدی بر چهار قسم است اول متعدی بیک مفعول چون ضرب زید
عمر دوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول و اباش چون عظمی اباش
در معنی اباش چون اعطیت زیداً و زیداً و اینجا عطیت زیداً نیز جایز است
سوم متعدی بدو مفعول که اقتصار بر یک مفعول روایا باشد و این در فضا
فلو کنت چون عکلت و کنت و حبست و خلعت و عجت و راکت و وحدث
چون عکلت زیداً فاضلاً و کنت زیداً عالماً چهارم متعدی بسببه مفعول چون
اعلم داری و انبأ و اجبر و خبر و نبأ و حدث چون اعلم الله زیداً عمر فاضلاً بدانکه
این همه مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در باب عطیت و مفعول سوم در باب
اعکلت و مفعول که مفعول معه بجای فاعل تواند نهاد و دیگرها را شاید
و در باب اعطیت مفعول اول بمفعول الم ایسم فاعله لائق تر باشد و مفعول

فصل بدانکه افعال ناقصه هفده اند کان و صار و نکل و بات و انج و اشی و اشی و عا و ارض و غذا و ارج و مازال و ما انکات و باسج و ماستی و مادام و لیست این افعال بفاعل تنها تمام نشوند محتاج به شذخبری میباش اینها را ناقصه گویند و در جمله اسمیه میروند و مسند الیه را بر رفع کنند و مسند را منصوب چون کان زید قائما و مرفوع را اسم کان گویند و منصوب خبر کان باقی را برین قیاس کن بدانکه بعضی ازین افعال در بعضی احوال بفاعل تنها تمام نشوند چون کان مطر شد یا باران یعنی حاصل و او را کان تمامه گویند و کان آمده نیز باشد

فصل بدانکه افعال مقاربه چهارست عشی و کاد و گرت و او شک این افعال در جمله اسمیه میروند چون کان اسم را بر رفع کنند و خبر را منصوب الا انکه خبر اینها فعل مضارع باشد با آن چون عشی زید انج یا بی آن چون عشی زید یخسج و شاید که فعل مضارع یا آن فاعل عشی باشد و استیاج خبر منفیه چون عشی انج یخسج زید در محل رفع یعنی مصدر

فصل بدانکه افعال و دهم چهارست نعم و حب و ابرای و سار برای و دم و مبر و مابعد فاعل باشد اگر از مخصوص بالبدن یا مخصوص بالذم گویند و شرط آنست که فاعل معرفت بلازم باشد چون نعم الرجل زید یا مضاف بسوی مفعول

فصل بدانکه افعال ناقصه هفده اند کان و صار و نکل و بات و انج و اشی و اشی و عا و ارض و غذا و ارج و مازال و ما انکات و باسج و ماستی و مادام و لیست این افعال بفاعل تنها تمام نشوند محتاج به شذخبری میباش اینها را ناقصه گویند و در جمله اسمیه میروند و مسند الیه را بر رفع کنند و مسند را منصوب چون کان زید قائما و مرفوع را اسم کان گویند و منصوب خبر کان باقی را برین قیاس کن بدانکه بعضی ازین افعال در بعضی احوال بفاعل تنها تمام نشوند چون کان مطر شد یا باران یعنی حاصل و او را کان تمامه گویند و کان آمده نیز باشد

فصل بدانکه افعال مقاربه چهارست عشی و کاد و گرت و او شک این افعال در جمله اسمیه میروند چون کان اسم را بر رفع کنند و خبر را منصوب الا انکه خبر اینها فعل مضارع باشد با آن چون عشی زید انج یا بی آن چون عشی زید یخسج و شاید که فعل مضارع یا آن فاعل عشی باشد و استیاج خبر منفیه چون عشی انج یخسج زید در محل رفع یعنی مصدر

فصل بدانکه افعال و دهم چهارست نعم و حب و ابرای و سار برای و دم و مبر و مابعد فاعل باشد اگر از مخصوص بالبدن یا مخصوص بالذم گویند و شرط آنست که فاعل معرفت بلازم باشد چون نعم الرجل زید یا مضاف بسوی مفعول

فصل بدانکه افعال ناقصه هفده اند کان و صار و نکل و بات و انج و اشی و اشی و عا و ارض و غذا و ارج و مازال و ما انکات و باسج و ماستی و مادام و لیست این افعال بفاعل تنها تمام نشوند محتاج به شذخبری میباش اینها را ناقصه گویند و در جمله اسمیه میروند و مسند الیه را بر رفع کنند و مسند را منصوب چون کان زید قائما و مرفوع را اسم کان گویند و منصوب خبر کان باقی را برین قیاس کن بدانکه بعضی ازین افعال در بعضی احوال بفاعل تنها تمام نشوند چون کان مطر شد یا باران یعنی حاصل و او را کان تمامه گویند و کان آمده نیز باشد

بلام چون نهم صاحب القوم زید یا ضمیر ترمیز بکمره منصوبه چون نهم جمل
زید فاعل نهم هوست مستر نهم و جمل منصوب است بر ترمیز زیرا که هو بهم است
و جمل از زید جمل فعل مدح است و ذافاعل او و زید مخصوص بالمدح همچنین پس الی
زید و سائر الرجال عمر و فصل بدانکه افعال تعجب و وصفیه از هر مصدر مثلاً
مجد با شد اول ما فعله چون ما احسن زید آنچه نیکوست زید تقدیرش
ای شی احسن زید اما معنی ای شی است در محل رفع یا مبتدا و احسن در محل رفع
خبر مبتدا و فاعل احسن هوست و مستر و زید المفعول به و دوم فعل
چون احسن بر زید احسن صیغه امر است بمعنی خبر تقدیرش احسن زیدی
صادر احسن و باز آمده است باب سوم و عمل اسمای عالمه و
یازدهم است اول اسمای شرطیه بمعنی ان و آن است
من و ما و ان و منی و ای وانی و اذ ما و حیثما و ممتا فعل مضارع احسنم
کنند چون من تضرب اضرب و ما تفعل افع و این مجلس احسن موسی
تقم اقم و ای شی تا کل اکل وانی تکتب اکتب و اذ ما اسافر اسافر
و حیثما تقصد اقص و ممتا تقعد اقع و دوم اسمای افعال بمعنی ماضی چون
هیهات و شتان و سرعان اسم را بنا بر فعلیت بر رفع کنند چون هیهات

بلام چون نهم صاحب القوم زید یا ضمیر ترمیز بکمره منصوبه چون نهم جمل
زید فاعل نهم هوست مستر نهم و جمل منصوب است بر ترمیز زیرا که هو بهم است
و جمل از زید جمل فعل مدح است و ذافاعل او و زید مخصوص بالمدح همچنین پس الی
زید و سائر الرجال عمر و فصل بدانکه افعال تعجب و وصفیه از هر مصدر مثلاً
مجد با شد اول ما فعله چون ما احسن زید آنچه نیکوست زید تقدیرش
ای شی احسن زید اما معنی ای شی است در محل رفع یا مبتدا و احسن در محل رفع
خبر مبتدا و فاعل احسن هوست و مستر و زید المفعول به و دوم فعل
چون احسن بر زید احسن صیغه امر است بمعنی خبر تقدیرش احسن زیدی
صادر احسن و باز آمده است باب سوم و عمل اسمای عالمه و
یازدهم است اول اسمای شرطیه بمعنی ان و آن است
من و ما و ان و منی و ای وانی و اذ ما و حیثما و ممتا فعل مضارع احسنم
کنند چون من تضرب اضرب و ما تفعل افع و این مجلس احسن موسی
تقم اقم و ای شی تا کل اکل وانی تکتب اکتب و اذ ما اسافر اسافر
و حیثما تقصد اقص و ممتا تقعد اقع و دوم اسمای افعال بمعنی ماضی چون
هیهات و شتان و سرعان اسم را بنا بر فعلیت بر رفع کنند چون هیهات

کتاب الفقه

در این کتاب که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب

چون زید افضل من عمر و یا الف و لام چون جبار فی زید فی الافضل
یا یا صاف چون زید افضل القوم و عمل و در فاعل باشد و آن هموست
فاعل افضل که در دست است مستم مصدر شرطی که منفعل مطلق باشد
عمل فعلش کند چون ابی بنی ضرب زید عمر اسم هم مضاف
مضاف الیه ابی بنی که چون جبار فی غلام زید بدانکه اینجا لام تحقیق مقدر
زیرا که تقدیرش آنست که غلام زید و اسم هم تمیز بنصب
کند و تمامی اسم یا بتونین باشد چون مانی السمار قدر را چه سجا یا بتقدیر
تونین چون عندی احد عشر رجلا و زید اکثر منک مالا یا بتونین متقیه چون
عندی قیفران بر یا بتونین جمع چون لاخیرین اعمالا یا بتونین جمع چون عندی عشرین
ماتسون یا بصاف چون عندی مائة غنم یا زید و هم اسمها یا زید و آن
و لفظ است کم و کذا کم برد و قسم است استفهامیه و جعیه کم استفهامیه تمیز را
بنصب کند و کذا نیز چون کم رجلا عندک و عندی کذا در جهاد کم خبریه تمیز را
کند چون کم مال الفقت و کم دار بنیت و کاهی من جابر بر تمیز کم خبریه آید چون
توله تقالی کم من ملک فی السموات قسم دوم در عوامل مستوی بدانکه عوامل
معنوی برد و قسم اول اید یعنی خلقت اسم از عوامل فطریه بیا و خبر را

عرب زید و الف و لام چون جبار فی زید فی الافضل
یا یا صاف چون زید افضل القوم و عمل و در فاعل باشد و آن هموست
فاعل افضل که در دست است مستم مصدر شرطی که منفعل مطلق باشد
عمل فعلش کند چون ابی بنی ضرب زید عمر اسم هم مضاف
مضاف الیه ابی بنی که چون جبار فی غلام زید بدانکه اینجا لام تحقیق مقدر
زیرا که تقدیرش آنست که غلام زید و اسم هم تمیز بنصب
کند و تمامی اسم یا بتونین باشد چون مانی السمار قدر را چه سجا یا بتقدیر
تونین چون عندی احد عشر رجلا و زید اکثر منک مالا یا بتونین متقیه چون
عندی قیفران بر یا بتونین جمع چون لاخیرین اعمالا یا بتونین جمع چون عندی عشرین
ماتسون یا بصاف چون عندی مائة غنم یا زید و هم اسمها یا زید و آن
و لفظ است کم و کذا کم برد و قسم است استفهامیه و جعیه کم استفهامیه تمیز را
بنصب کند و کذا نیز چون کم رجلا عندک و عندی کذا در جهاد کم خبریه تمیز را
کند چون کم مال الفقت و کم دار بنیت و کاهی من جابر بر تمیز کم خبریه آید چون
توله تقالی کم من ملک فی السموات قسم دوم در عوامل مستوی بدانکه عوامل
معنوی برد و قسم اول اید یعنی خلقت اسم از عوامل فطریه بیا و خبر را

در این کتاب که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب
نویسید که در این باب

برقع کند چون رید قائم و اینجا گویند که زید مبتد است مرفوع بابتد او قائم خبر مبتدا
مرفوع بابتد او اینجا مبتد و زید سبب دیگرست کی نگیند اعاقلت در مبتد او مبتد او خبر
دیگر آنکه هر کی از مبتد او خبر عاقلت در دیگر دو هم مثل فعل مضارع از سبب
و جازم فعل مضارع را برقع کند چون ایضاً زید اینجا ایضاً خبر مرفوعست زیرا که
خالیست از انصاف جازم تمام شد و اهل نحو چنانستین الله تعالی و غیره
ختم در فوائد متفرقه که دانستن آن واجب آن فصل
اول در تالیف بدانکه تابع لفظیست که دو همی از لفظ سابق باشد با عراب
سابق اگر یکجمله و لفظ سابق بر تسبیح گویند و حکم تابع آنست که همیشه در لغت
موافق متبوع باشد و تابع پنج نوع است **اول** صفت و او تابعی است
که دلالت کند بر حسن یا کبریا باشد چون جاری زحل عالم یا بر حسن
که در متعلق متبوع باشد چون جاری زحل حسن علامه الاوه منتهی
اول در ده چیز موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر و ذکر و تانیث و اواد
و تثنیه و جمع و رفع و نصب و جر چون عندهی زحل عالم و رجلان عالم
و رجال عالمون و امرأه عالمه و امرأان عالمات و نسوة عالمات اما هم
موافق متبوع باشد در تعریف و تنکیر و ذکر و تانیث و اواد

در این کتاب از این که در جبهه چهارم از این کتاب

چون مررت برجل حار چهارم عطف بجرن و او تا بعیست که مقصود باشد
 به نسبت بامتبوعش بعد از حرف عطف چون جاری زید و حرف عطف
 و هست در فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف است نیز گویند محم
 عطف میان و او تا بعیست غیر صفت که متبوع را روشن گرداند چون است
 باشد ابو جحیف عمر و تکیه بعلیم مشهور تر باشد و جاری زید ابو عمر و وقتیکه گشت
 مشهور تر باشد **فصل دوم** در بیان منصرف غیر منصرف آنست که هیچ سبب از آن
 منع صرف نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب منع صرف نباشد سبب منع صرف
 عدل و وصف و تانیث و معرفه و مجرور و جمع و ترکیب و وزن فعل و اشته
 و وزن فریدمان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلث و ثلث صفت
 و عدل و در طلح تانیث است و علم و در زلیب تانیث است و علم و در طلح
 تانیث است بالف مقصوده و در جر از تانیث است بالف مقصوده و این
 بجای و سبب است و در ابراهیم جمع است و علم و در ساج و مصباح جمع
 مستثنی الجموع بجای و سبب است و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد وزن
 فاعل و علم و در نکران الف و وزن زائد تان است و وصف و در عثمان الف
 و وزن زائد تان است و علم و تحقیق غیر منصرف آنست که مکرر معلوم شود **فصل سوم**

در بیان منصرف غیر منصرف آنست که هیچ سبب از آن منع صرف نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب منع صرف نباشد سبب منع صرف عدل و وصف و تانیث و معرفه و مجرور و جمع و ترکیب و وزن فعل و اشته و وزن فریدمان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلث و ثلث صفت و عدل و در طلح تانیث است و علم و در زلیب تانیث است و علم و در طلح تانیث است بالف مقصوده و در جر از تانیث است بالف مقصوده و این بجای و سبب است و در ابراهیم جمع است و علم و در ساج و مصباح جمع مستثنی الجموع بجای و سبب است و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد وزن فاعل و علم و در نکران الف و وزن زائد تان است و وصف و در عثمان الف و وزن زائد تان است و علم و تحقیق غیر منصرف آنست که مکرر معلوم شود

در بیان منصرف غیر منصرف آنست که هیچ سبب از آن منع صرف نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب منع صرف نباشد سبب منع صرف عدل و وصف و تانیث و معرفه و مجرور و جمع و ترکیب و وزن فعل و اشته و وزن فریدمان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلث و ثلث صفت و عدل و در طلح تانیث است و علم و در زلیب تانیث است و علم و در طلح تانیث است بالف مقصوده و در جر از تانیث است بالف مقصوده و این بجای و سبب است و در ابراهیم جمع است و علم و در ساج و مصباح جمع مستثنی الجموع بجای و سبب است و در بعلبک ترکیب است و علم و در احمد وزن فاعل و علم و در نکران الف و وزن زائد تان است و وصف و در عثمان الف و وزن زائد تان است و علم و تحقیق غیر منصرف آنست که مکرر معلوم شود

بَدَلْ كَمَكْرَه رَا بَحْجَه خَبَرِ صِفَتِ تَوَان كَرُ وُجُوْن جَابِرِي رَكْلُ الْوَهْ عَالِمُ
 و در جمله ضمیری عائد است که لازم باشد و و هم تاکید و او تا بعیست که حا
 بتبعع را مقرر گرداند نسبت با و شمول تا سامع را شک ننماید و تاکید بر و و
 لفظی و بسوی تاکید لفظی بکار لفظ است چون زید زید قائم و ضرب ضرب
 زید و ان ان زید قائم و تاکید معنوی بهشت لفظ است نفس و عین و کلام
 و کلام و کل و جمع و اکتع و اتبع و اتبع چون جابری زید نفسه و جابری الیها
 انفسها و جابری الزیدون انفسهم و عین یابین قیاس کن و جابری الیها
 کلامها و الیها ان کلامها و کلامها و کلامها خاصه بشی و جابری القوم کلامهم
 و الکتون و اتبعون و الیهم و ان کلام و اتبع و اتبع اتبع و اتبع
 پس بدون اجمع و مقدم بر اجمع نباشد و هم بدل و او تا بعیست
 که مقصود به نسبت او باشد و بدل بر چهار قسمت بدل اکل و بدل لا تا
 و بدل الغلط و بدل البعض بدل الكل انست که بدل اولش متبدل منه
 چون جابری زید اخوگ و بدل البعض انست که بدل اولش خبر و متبدل منه
 چون ضرب زید راسه و بدل الاشمال انست که بدل اولش متعلق و متبدل منه
 چون سلب زید ثوبه و بدل الغلط انست که بعد از غلط بلفظ دیگر میگویند

این هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجرت
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شیعی و معیه فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین شقوه و اسفیه الحشر و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها آله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم انهم متو براتی تاکید
 چون کنید افضل عن غیر و یا نیز دهم هجرت
 مادام چون اقوم علی الایه شفا و قسم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

و آن هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجرت
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شیعی و معیه فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین شقوه و اسفیه الحشر و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها آله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم انهم متو براتی تاکید
 چون کنید افضل عن غیر و یا نیز دهم هجرت
 مادام چون اقوم علی الایه شفا و قسم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

و آن هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجرت
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شیعی و معیه فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین شقوه و اسفیه الحشر و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها آله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم انهم متو براتی تاکید
 چون کنید افضل عن غیر و یا نیز دهم هجرت
 مادام چون اقوم علی الایه شفا و قسم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

و آن هشت حرف است آن دان و ما و لا و من و کاف و با و لام چهار
 آخر در حرف جریا کرده شد و از دهم هجرت
 شرط و آن دوست آما و لو اما برای تفسیر و فادرجا بیش لازم باشد
 گفته که تعالی فیهم شیعی و معیه فاما الذین شقوه فی النار
 و اما الذین شقوه و اسفیه الحشر و لو برای انتقای ثانی سبب
 انتقای اول چون لو کان فیها آله الا الله نفسه تاسیر و
 لولا او موضوعت برای انتقای ثانی بسبب وجود اول چون
 لولا علی لکنک عمر چهار دهم انهم متو براتی تاکید
 چون کنید افضل عن غیر و یا نیز دهم هجرت
 مادام چون اقوم علی الایه شفا و قسم
 حروف عطف و آن ده است و او
 و فادرجا و حتی و اما و او و ام
 و لا و لی و لیکن

بحرف العطف وتستعمل في البدل وعطف البيان والاسم المضاف اسماء
الاشارة والموصولات والكليات واسماء الافعال واسماء الاصوات وبعض
الظروف ايضا الاسم على ثنتين مثل شق وجاردين شقين اهم الفاعل في اعم مفعول
والصفة اشبه واهم التفضيل اسم الزمان واسم المكان اسم الآلة والجوار
ماسواه كالمصدر وغيره والفعل ما في مضارع والامر باللام والامر بها وهي فالما
والامر باللام مبنيان وماشوا بهما معرب ثم المضارع يرتفع اذا تجرد عن الناصب
واجازم ويقصب بالناسب ويخزم باجازم ويجوز انكر الناصب باجازه في
بحث الحرف واما الامر باللام والنهي فغير فان ابدا ثم علم ان الفعل المنع
متعد فاللازم لا يقتضي مفعولا مثل جار وقت الصلوة والمتعدى ما ي
في جموع ثلثة انواع متعدي الى مفعول به واحد كضرب او متعد الى مفعولين
مثل علم واغطي او متعد الى ثلثة مفاعيل نحو غسمل وانهم وبت
من حروف عارضة ومنه حروف غير عارضة كالعامله الجوار وهي سبعة عشر
حرفا الباء والتاء والكاف واللام والواو والياء وحذف واو علاء وعاد
وحاشا ومنهن وعن وعلى وتحتي وفي والي والناصب للفعل المضارع وهي
اربعة ان ولكن وكل واذا ون واجوازم للمضارع وهي خمسة ان ولم ولما

۲۹
کتابخانه حضرت
باجای خود می رسانی
و با خود می رسانی
یعنی مصلحت
و از اسلام نمی بکشد
مصلحت معرست
و در عین حال شوی
از آن مصلحت در مصلحت
تا یکبار در وقت شربت
کتابخانه حضرت

فرخنده است از آنکه
 بیست و دو آن که در وقت
 بخارا و طوس و جرجان و بروج
 او افتاد و از جانب
ع بدست گرفت
 چو این که در کتاب
 یافت و در دست
 تاریخ و تاریخ
 و در این کتاب
 و تاریخ و تاریخ
 و تاریخ و تاریخ
 و تاریخ و تاریخ

در مجلس علمای آن زمان
 و در میان بزرگان
 و در میان مردم
 و در میان
 و در میان

قوت و تدبیر و کرم و بزرگواری
 این جناب و بزرگواری و کرم و بزرگواری
 گاهی حرف چو مستی میزند
 و با خود خود را چو مستی میزند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرب مرفوع ومنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان واخواتها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس واسم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال التمييز
 واسم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين ليس
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجور وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والتمثيل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرب مرفوع ومنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان واخواتها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس واسم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال التمييز
 واسم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين ليس
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجور وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والتمثيل

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرب مرفوع ومنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان واخواتها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس واسم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال التمييز
 واسم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين ليس
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجور وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والتمثيل

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين
 ارشدنا وارشدك الله تعالى ارشاداً آمناً اللفظ العربي الموضوع للمعنى اما مفرد
 او مركب فالركب جملة وكلام مركب اضافي ومركب توكيدي ومركب كمي
 بسمي كلمة وهي اسم فعل فالاسم معرب وبني والمعرب مرفوع ومنصوب
 ومجرور فالرفع فاعل والمفعول المسمي فاعله ومبتدأ وخبر المبتدأ وخبر ان واخواتها
 واسم كان واخواته وخبر النفي الجنس واسم ما ولا يعين ليس والمنصوب المفعول
 المطلق والمفعول به والمفعول فيه والمفعول له والمفعول معه والحال التمييز
 واسم ان واخواتها وخبر كان واخواته واسم النفي الجنس وخبر ما ولا يعين ليس
 والجور بالمضاف فما دخله حرف من حروف الجور وسجى ذكرها ويجزى الحكمي من الرفع
 والمنصوب الجور وتوابعه يكون افعالها كاعرابه وهي خمس النعت والتاكيد والتمثيل

وتلأم اللام ولا الشني والحروف المشبهة التي تنصب الأسما وترفع الأخبار وهي اللين
وإن وكان ولكن وليت ولعل وتحتها ما قبلتي وتدخل حينئذ على الأفعال أيضا
وجرود الزدائر التي تنصب السنادي المضافات المشبهة بالكرة وهي خمسة يا وأيا
وبيا وأنى والعنزة والآلافية للجنس وما ولا بمعنى ليس وغيره العامة المحروكة
وهي الواو والعاء ثم حتى وأو وأما وأم ولا وكل ولكن وحروف التشبيه
الأدأ وأو وأحروف الإيجاب وهي نعم وبلى وإني وأجل وجبر وإن وحروف
التفسير هي أي وإن وحروف التحضيض هي بآ والأو لا وأو لا وما ولا وما لا
لفظا أو تقدير أو حرف التوقع وهو قد وحروف الاستفهام هي الهنزة بل
وحرف الزرع وهو كذا وقد جار بمعنى حقا وكذلك بالصدية وإن كوا ما للشر
وتار التامية فالساكنة منها كحى آخر لما ضى والفتح كآخر الأسماء والفتحة من هو
لأن ساكنة فتح حركة الآخر التاكيد الفصل فنون النونية خمسة أو عشرة
تدخل في اللام والهنى والاستفهام والتمني والعرض وقسمت في النفي

قد كنت الخالص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]

[illegible]

المجموع والالف والنون الزائدتان علم ان اعراب رتبة اشياء تتبع اعراب اول
 وهي الصفة كجاءني زيد العاقل العطف نحو جاءني زيد وعمره والناكيد نحو قام
 القوم فكلمهم والبدل نحو قام زيد عكس الثاني من العطف والموصوفين ثم طرأ
 التعريف والتوكيد والتذكير والثاني والافراد والتثنية والجمع المرفق من العلم
 والاشارة وما فيه الالف واللام وما اضيف الي هذه الاربعة والتكثرة ما تقع على
 اتمية كرجل وامرأة الذكر ما يجاوز الالف المقصود هو المهدودة الزائدتان
 تقسم في الوقت باربع الكونث باقية واخذتها واهل علم ان اصل الارباء بحركات
 واما اعراب التثنية والجمع السطوية فبالحروف التثنية رفعا بالالف والنون نحو جاء
 الزيدان ونصبا وجرأ بالياء نحو رايت الزيدين ومررت بالزيدين الجمع رفعا بالواو
 والنون نحو جاءني الزيدون ونصبا وجرأ بالياء وكسرا بالياء نحو رايت الزيدون
 ومررت بالزيدين ولان التثنية والجمع كسورة ومنقوطة وكلتا هاتين بان
 نحو غلامك وبنوك واعراب شجرة الاسماء مضافة الى غير المستعمل نحو حرف بالواو
 والياء جرأ بالالف نصبا بهي ياتوك واثوك وشموك وشموك وشموك وشموك
 تقول جاءني البوك ورايت اباك ومررت بابيك وكذا البواقي من حركات
 كالم العرب تنقسم على ثلثة اقسام اسم فاعل وحرف فالاسم نحو زيد والفعل نحو قام وكلم

یکی از مشهورترین و باارزشترین کتابهای
 ادبی و تاریخی است که در این کتابخانه
 موجود است و به دلیل اهمیت آن
 در فهرست کتابهای مهم
 قرار گرفته است. این کتاب
 به زبان فارسی و در
 حدود ۱۰ جلد
 تألیف شده است و
 به دلیل قدمت
 آن و ارزش
 تاریخی و ادبی
 آن در این
 کتابخانه
 نگهداری
 می‌شود.

انسانیت کے لئے ایک نیا جہان بنانا

Handwritten Persian text, likely a manuscript page from a historical document or book. The script is dense and cursive, characteristic of older Persian calligraphy.

فعل ضعیف یعنی تا موجود بودن دو حال که منتقل نشود ضعیف ممتنع
 میباشد و اگر فعل ماضی غیر انبیاست در آن هر سه وجه جاریست و در ماضی مثبت از
 لفظ قد ضرورت اگر چه مقدار باشد مثال قد مضی که میگوید که آن یوسف
 لکم و قد کان فریق شتم و مثال قد مضی که میگوید که یوسف آن یوسف
 روت الینا و همین است مذنب قراوت و ماضی و جماعتی از محققین شایان
 بگویند که ماضی ممتنع و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 کثیر ماضی ممتنع و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 نصب است بطلان ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 فعل ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 باب اعلیٰ واقع شود سوم جمله که حال ماضی واقع شود و گاهی جمله که ماضی واقع
 میشود و ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 جمله که ماضی واقع شود فعلیه باشد خواه محمول او جرئت ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی
 مثل و اگر و او اسم فاعل و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 کسیکه اسمیت و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 بجانب جانی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی

فعل ضعیف یعنی تا موجود بودن دو حال که منتقل نشود ضعیف ممتنع
 میباشد و اگر فعل ماضی غیر انبیاست در آن هر سه وجه جاریست و در ماضی مثبت از
 لفظ قد ضرورت اگر چه مقدار باشد مثال قد مضی که میگوید که آن یوسف
 لکم و قد کان فریق شتم و مثال قد مضی که میگوید که یوسف آن یوسف
 روت الینا و همین است مذنب قراوت و ماضی و جماعتی از محققین شایان
 بگویند که ماضی ممتنع و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 کثیر ماضی ممتنع و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 نصب است بطلان ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 فعل ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 باب اعلیٰ واقع شود سوم جمله که حال ماضی واقع شود و گاهی جمله که ماضی واقع
 میشود و ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 جمله که ماضی واقع شود فعلیه باشد خواه محمول او جرئت ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی
 مثل و اگر و او اسم فاعل و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 کسیکه اسمیت و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 بجانب جانی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی

فعل ضعیف یعنی تا موجود بودن دو حال که منتقل نشود ضعیف ممتنع
 میباشد و اگر فعل ماضی غیر انبیاست در آن هر سه وجه جاریست و در ماضی مثبت از
 لفظ قد ضرورت اگر چه مقدار باشد مثال قد مضی که میگوید که آن یوسف
 لکم و قد کان فریق شتم و مثال قد مضی که میگوید که یوسف آن یوسف
 روت الینا و همین است مذنب قراوت و ماضی و جماعتی از محققین شایان
 بگویند که ماضی ممتنع و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 کثیر ماضی ممتنع و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 نصب است بطلان ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 فعل ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 باب اعلیٰ واقع شود سوم جمله که حال ماضی واقع شود و گاهی جمله که ماضی واقع
 میشود و ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 جمله که ماضی واقع شود فعلیه باشد خواه محمول او جرئت ماضی ماضی ماضی و ماضی ماضی
 مثل و اگر و او اسم فاعل و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 کسیکه اسمیت و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی
 بجانب جانی ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی و ماضی ماضی

چشم جمله واقع در جواب شرط جازم یعنی آن خویش مجلس جز بست خود من نصیب الله
 فلا یأوی که اگر برین جمله جوابیه از فحاشیه در آید واجب بود سمیت آن وجود این جواب
 خود آن نصیب سینه بیاقت است ایدیم اذ هم تقطعون و اگر این جمله مصدر مضارع
 بود مجزوم باشد لفظاً و محلاً هر دو خود آن نصیب آخرت قسم ششم جمله است که تابع
 بود محمول و در رفع و نصب و جر و انقیاب متوع خواهد بود و این جمله نزد جمهور بر دو
 اول جمله منعوت بها که لغت از منعوت واقع شود و آن محمول رفع و نصب
 باشد و دوم جمله معطوف بحرف مثل و کم و الی الطیر فوتم صافات و یقین
 و مختصری و این چنین و این ناکت این شام جمله سببه را زیاده نموده مثل و اکثر انجومی
 الذین ظلموا قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محمول و در رفع و نصب و جر بست
 باشد و آن معطوف باشد مثل زید قام و قعد ابوه و یا بدل بشرطیکه از جمله تبعه و ادا
 مراد و فی باشد مثل قول شاعر شعر اقول لا ارجل لا یقیم عن عذابه و الا فکل فی
 السیر و اگر مسلم باشد تمام شد محمل منفکانه بر طبق تقسیم شیخ بهار الدین علی التام و دیگر
 گفت علی صدر الدین المدنی شارح صمدیه که این شام مخسنی گفته از جمله که بر
 شان محلی از اعراب است یکی جمله شناه است که محمل و نصب است مثل است عظیم
 و یقین طراسن قولی و کفر فیه و الله العذاب الا کتب و و مایی گفته که پیش

در این جمله جوابیه از فحاشیه در آید واجب بود سمیت آن وجود این جواب
 خود آن نصیب سینه بیاقت است ایدیم اذ هم تقطعون و اگر این جمله مصدر مضارع
 بود مجزوم باشد لفظاً و محلاً هر دو خود آن نصیب آخرت قسم ششم جمله است که تابع
 بود محمول و در رفع و نصب و جر و انقیاب متوع خواهد بود و این جمله نزد جمهور بر دو
 اول جمله منعوت بها که لغت از منعوت واقع شود و آن محمول رفع و نصب
 باشد و دوم جمله معطوف بحرف مثل و کم و الی الطیر فوتم صافات و یقین
 و مختصری و این چنین و این ناکت این شام جمله سببه را زیاده نموده مثل و اکثر انجومی
 الذین ظلموا قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محمول و در رفع و نصب و جر بست
 باشد و آن معطوف باشد مثل زید قام و قعد ابوه و یا بدل بشرطیکه از جمله تبعه و ادا
 مراد و فی باشد مثل قول شاعر شعر اقول لا ارجل لا یقیم عن عذابه و الا فکل فی
 السیر و اگر مسلم باشد تمام شد محمل منفکانه بر طبق تقسیم شیخ بهار الدین علی التام و دیگر
 گفت علی صدر الدین المدنی شارح صمدیه که این شام مخسنی گفته از جمله که بر
 شان محلی از اعراب است یکی جمله شناه است که محمل و نصب است مثل است عظیم
 و یقین طراسن قولی و کفر فیه و الله العذاب الا کتب و و مایی گفته که پیش

من بدست و بعد از اندیشه و این جمله شناه است بهمانی فقط ۱۲

باشد که پیش او بود و همین است قول این شام یعنی مثل کریدان مثل غنی یعنی
 اندک گشتل آدم خلقه من ترکب نه سب است که برای مفسره محلی از ارباب است
 فاعله مفسره بر سهیم است یکی مجرور از حروف تفسیر مثل خلقه من ترکب موم
 مقرون بای سحر و مقرون بآن که از حروف تفسیر است مثل فاعله ان الیه ان
 الفاعل نوع چهارم جمله که صله موصول واقع شود آن موصول خواه اسی
 باشد خدا و حرفی مثل جبار الکی قام الیوه جمله قام الیه بهیت وقوع او صلی از
 اعراب ارد بخلاف اسم موصول که بحسب اقتضای عامل معرب مجزا خواهد بود دلیل
 ظهور اعراب در موصول مثل یقیم ایمهم فی الدار و لاکر من ایمهم و لاکر من ایمهم
 بهیض و منتهی است که صله جمله خبریه معلوم برای مخاطب شامل باشد ضمیر که در او
 و تذکیر و غیره مطابق موصول باشد زیرا که جمله بواسطه موصول صفت معرفه
 میگردد و از شرط جمله منغوت بها نیست که خبریه بود و این بنابر مذکور است
 نوع پنجم جمله که در جواب قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو مذکور بود یا مجرور و حرف
 یا هر دو مذکور نباشد اول مثل قولک قسم یا قید لافعلن که از دوم مثل انظر ان کلکم
 لکن المسلمین سوم ام لکم ایمان علینا بالقرآن الی یوم القیمه این لکم لکن کلکم
 برای لافعلن لکن المسلمین ان لکم لکن کلکم محلی از اعراب نیست زیرا که در جواب

این جمله که در جواب قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو مذکور بود یا مجرور و حرف یا هر دو مذکور نباشد اول مثل قولک قسم یا قید لافعلن که از دوم مثل انظر ان کلکم لکن المسلمین سوم ام لکم ایمان علینا بالقرآن الی یوم القیمه این لکم لکن کلکم محلی از اعراب نیست زیرا که در جواب

این جمله که در جواب قسم افتد و فعل و حرف قسم هر دو مذکور بود یا مجرور و حرف یا هر دو مذکور نباشد اول مثل قولک قسم یا قید لافعلن که از دوم مثل انظر ان کلکم لکن المسلمین سوم ام لکم ایمان علینا بالقرآن الی یوم القیمه این لکم لکن کلکم محلی از اعراب نیست زیرا که در جواب

قسم آمده و برگزیده در کلام شرط و قسم مفعول یا مقدر جمع شود و چیزی که از آن مقدم بود
 بر جواب او کفایت کند مثال شرط مقدم این جار زید و اگر زید مثال مقدم
 مفعول و بعد از آن جار زید اگر زید مثال مقدم و قبل از آن کفایت با امر
 لیکن بعضی گفته اند کوفیه نیز جواب تدل بر این شرط اگر چه موخر باشد جائز است
 اند و این مالک بتفاوت آنها نموده و بصیرت منع نموده اند که هرگاه قسم و شرط بر چیزی
 بجانب خبر محتاج بود مقدم باشد مثل مبتدا و اسم در باب کان و این مفعول
 اول در باب ظن و ثانی در باب علم جواب شرط بر این قسم کافی باشد نوع قسم
 جمله که در جواب شرط غیر جاریم که از اول و اولی و کفایت باشد واقع شود مثل این
 اگر منک و لو جار زید لا اگر منک و لو لا زید لا اگر منک و لما جار زید لا اگر منک
 و کیف تصنع اصنع نوع مقدم جمله که تابع جمله باشد که محلی از اعراب ندارد مثل
 جار زید فاگر منه برای جمله که محلی از اعراب نیست زیرا که جمله جار زید
 که متانفیه است محلی از اعراب ندارد و عطفست قدیم الکلام فی تحقیق احوال الکلام
 آخر دعوتنا ان الحمد لله رب العالمین الصلوة علی رسول محمد وآله و صحابه اجمعین

ششم

این قسم مثال جواب
 مفعول یا مقدر جمع شود
 و چیزی که از آن مقدم بود
 بر جواب او کفایت کند
 مثال شرط مقدم این جار
 زید و اگر زید مثال مقدم
 مفعول و بعد از آن جار
 زید اگر زید مثال مقدم
 و قبل از آن کفایت با امر
 لیکن بعضی گفته اند کوفیه
 نیز جواب تدل بر این شرط
 اگر چه موخر باشد جائز است
 اند و این مالک بتفاوت
 آنها نموده و بصیرت منع
 نموده اند که هرگاه قسم
 و شرط بر چیزی بجانب
 خبر محتاج بود مقدم
 باشد مثل مبتدا و اسم
 در باب کان و این مفعول
 اول در باب ظن و ثانی
 در باب علم جواب شرط
 بر این قسم کافی باشد
 نوع قسم جمله که در
 جواب شرط غیر جاریم
 که از اول و اولی و
 کفایت باشد واقع شود
 مثل این اگر منک و لو
 جار زید لا اگر منک و
 لو لا زید لا اگر منک و
 لما جار زید لا اگر منک
 و کیف تصنع اصنع
 نوع مقدم جمله که
 تابع جمله باشد که
 محلی از اعراب ندارد
 مثل جار زید فاگر منه
 برای جمله که محلی از
 اعراب نیست زیرا که
 جمله جار زید که متانفیه
 است محلی از اعراب
 ندارد و عطفست قدیم
 الکلام فی تحقیق احوال
 الکلام آخر دعوتنا ان
 الحمد لله رب العالمین
 الصلوة علی رسول محمد
 وآله و صحابه اجمعین

چون مستثنی در کتاب نحو میز برای فایده طلبان

بدانکه مستثنی العطفیت که مذکور باشد بعد الا و اخوات آن یعنی غیر و سوا و حاشا و خلا
و عدا و اخلا و ما عدا و لیس و لا لیکن تا غایب گردد که منسوب نیست بسوی مستثنی آنچه نسبت
کرده شده است بسوی مایل می و آن بر دوست متصل و منقطع متصل آنست که
خارج کرده شود از متعدد و باقظ الا و اخوات می مثل جابر فی القوم الا زید اینست
که در قوم داخل بود از حکم می خارج کرده شد و منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا
و اخوات می و خارج کرده نشود از متعدد و بسبب آنکه مستثنی داخل نباشد در مستثنی مانند
مثل جابر فی القوم الا حار که حار در قوم داخل نبود بدانکه اعراب مستثنی بر چهار قسم
اول آنکه اگر مستثنی بعد الا در کلام موجب واقع شود پس مستثنی همیشه منصوب باشد
نحو جابر فی القوم الا زید و کلام موجب آن باشد که نفی و نهی و استقها م نباشد
و همچنین در کلام غیر موجب اگر مستثنی را بر مستثنی منته مقدم گردانند منصوب خواهند
نحو جابر فی القوم الا زید و احد و مستثنی منقطع همیشه منصوب باشد و اگر مستثنی بعد خلا
و عدا واقع شود بر مذرب اکثر علما منصوب باشد و بعد ما عدا و لیس و لا لیکن
همیشه منصوب باشد نحو جابر فی القوم خلا زید و عدا زید و احد و اعراب قریب آنکه مستثنی

باید دانست که
نظاره عدا و اخلا و عدا
و لیس و لا لیکن نزد
مستثنی افعال اند
نیز که میزبان بجهت از
جهت ظاهر می الفاظ
دارند و میزبان چون
معانی افعال در آنها نیستند
و میزبان مقید نیستند
و افعال نشتر دارند و

استثناء ذکر کرده
گویند از این صورت افعال
باشند و همیشه بعد از
باشد منصوب به مفعول
نماید و غیره و سوا و عدا
از سوا و عدا و لیس و لا لیکن
استثناء منقطع است
بدانکه افعال واقع میشوند و باقی
بر افعال و افعال مستثنی
نفسی آنها را و باقی مستثنی
حقیق ماکور است

عبدالمطلب علم الامامین
دانی بدین علم بسیار
حضرت علامان در
طی آن کوشیده اند
مستفاد علم از ابوی

باز نیست دست طلب
پیشانی در این باران طبع این کلام
از آن بهر مضمون وقت گران بیکم از لطف
در طبع عالی هم در خنده چشم در حق بگویند
من بندگان کردگار باقی الاصلان بگویم
بناشاق نشی نو کشور ستودگان
بیدار بگو خوب زایش محمد و الطاهر و زکاء
زنده بکار در کار جانی حرمین شریفین
شیخ حسین و شیخ شمس الدین افشاری
تأیید است بکلمه اتفاق افشاری
بخت استوار در پس کتاب مندرج
بخت استوار در پس کتاب مندرج
وزار باب طبع بیکم
منظم نظم و دیبای مزید فزاید
از واد غربت عوالم بحث استوار و عوالم

بعد از کلام غیر موجب واقع شود و مستثنی منه هم مذکور باشد پس در آن دو وجه است
یکی آنکه منصوب باشد سیل تشنا و دیگر آنکه بدل باشد از قبل خویش چون جار
اخذ الا زید و الا زید و سوم آنکه مستثنی مفرغ باشد یعنی مستثنی منه مذکور باشد و کلام
غیر موجب واقع شود پس اعراب مستثنی بالا در خصوصت بحسب اعراب مختلف باشد نحو جار
الا زید و ماریت الا زید و امرت الا زید چهارم آنکه مستثنی بعد لفظ غیر و سومی
واقع شود پس مستثنی را مجرور خوانند و بعد حاشا بر نصب اکثر تخریر باشد و بعضی نصب
هم جایز است از چون جار فی القوم غیر زید و سومی زید و سوار زید و حاشا زید و بد
اعراب لفظ غیر مثل اعراب مستثنی بالا باشد و در جمیع صورتهای مذکور و چنانکه گوی جار
القوم غیر زید و غیر جار و جار فی غیر زید القوم و جار فی احد غیر زید و غیر زید و
ما جار فی غیر زید و ماریت غیر زید و امرت بغیر زید و بدایه لفظ غیر موضوعت
برای صفت و گاه برای استثناء آید چنانکه الا برای استثناء موضوعت و گاه در
مستعمل شود قوله تعالی لو کان فیها آله الا الله لفسدنا یعنی غیر الله پس الا لا الله

خاتمه لطیف

۱۲۷۲

بعد از سپاس خالق انس و جان گفت سید کون مکان واضح باد که نسخه نویسی برای
خواندن بتیان و یاد گرفتن مضامین آن مختصر است کافی و باعث بار سهولت

از واد غربت عوالم بحث استوار و عوالم
منظم نظم و دیبای مزید فزاید
شیخ حسین و شیخ شمس الدین افشاری
تأیید است بکلمه اتفاق افشاری
بخت استوار در پس کتاب مندرج
وزار باب طبع بیکم
منظم نظم و دیبای مزید فزاید
از واد غربت عوالم بحث استوار و عوالم

CALL No. {

191320

ACC. NO.

10444

AUTHOR

TITLE

Class No. 191320

Acc. No. 10444

Book No. 10444

Author

Title

Borrower's No.

Issue Date

Borrower's No.

Issue Date

72906.92.

5033

LED AT THE TOP



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

